



جان هیکن، کثرت‌گرایی، منظری دیگر

John Hick, (Pluralism, Another Point of View)

رضا اکبری

۱-

مصروف داشته‌اند و مهم‌ترین بخش عمل، روح عمل یا همان نیت عامل است که در اینجا نیتی الهی بوده است. بسیاری از ما با این سؤال مواجه بوده‌ایم که «آیا خداوند - مثلاً - ادیسون را در عین اینکه خدمات زیادی به زندگی بشریت داشته، عذاب می‌کند یا خیر» و در پاسخ نیز بسیار شنیده‌ایم که پاسخ دهندگان غالباً در دسته دوم قرار می‌گیرند، و از نیت ادیسون در اختراعاتش سخن می‌گویند. این دیدگاهی است که هیکن آن را شمول‌گرایی (inclusivism) می‌نامد.^۱

توجه به نکته‌ای دیگر نیز ما را به دیدگاه کثرت‌گرایی دینی نزدیک‌تر می‌کند. در برخورد اولیه با ادیان متوجه این نکته می‌شویم که هر یک از ادیان بزرگ به صورتی موفق توانسته‌اند انسان‌هایی عابد و عارف را تربیت کنند. عارفان بزرگی را می‌توان در سنت‌های دینی گوناگون یافت که مؤید این سخن می‌باشد. و از سوی دیگر هنگامی که به دلایل اقامه شده در هر دین برای اثبات صحت خود و بطلان دیگر ادیان مراجعه می‌کنیم در بدو امر به نظر می‌رسد که دلایل یک دین ارجحیتی بر دین دیگر ندارد تا بتوان بقیه ادیان را به نفع آن دین به کناری نهاد.

حال اگر نکات ذکر شده را - ادیان گوناگون دیدگاه‌های متفاوتی در باب ذات خداوند و سرنوشت بشر دارند؛ ادیان گوناگون توانسته‌اند به صورتی موفق انسان‌هایی عابد و عارف تربیت کنند؛ دلایل هیچ یک در صحت خود و بطلان دیگران، بر دلایل دیگر ادیان برتری ندارد - در کنار یکدیگر قرار دهیم زمینه برای طرح دیدگاه‌هایی دقیق‌تر فراهم می‌شود و این همان چیزی است که در دوران معاصر با آن مواجه هستیم. فیلسوفان دین در برخورد با تنوع ادیان در دوران معاصر دیدگاه‌هایی را برگزیده‌اند که عبارتند از:

(۱) طبیعت‌گرایی (naturalism): براساس این دیدگاه «خداوند» صرفاً توهمی ساخته ذهن بشر است. از میان اندیشمندان متقدم که دارای چنین دیدگاهی بوده‌اند می‌توان، فوئر باخ، اگوست کنت و فروید را نام برد. فوئر باخ با تمایز نهادن میان سرشت عام انسانیت به‌عنوان لایه درونی زندگی انسان که متناظر با آگاهی انسانی و ادراک کلیات است از یک سو، و «من» محدود به عنوان لایه بیرونی زندگی انسان که جنبه سفالی انسان محسوب می‌شود بر این عقیده می‌رود که انسان اولیه به دلیل محدودیت

دیدگاه کثرت‌گرایی دینی (religious pluralism) دیدگاهی در تبیین تعدد ادیان می‌باشد. توضیح اینکه هر دینی مشتمل بر مفاهیمی در باب خداوند و انسان است. توجه به ادیان نشانگر آن است که خداوند و انسان در ادیان مختلف به صورت‌های مختلف و گاه کاملاً در تعارض با یکدیگر تبیین شده‌اند. در برخی ادیان همچون اسلام، مسیحیت و یهود، خداوند موجود شخص‌وار (personal) است و در برخی دیگر از ادیان خداوند موجودی غیر شخص‌وار (impersonal). در مورد سرنوشت انسان نیز این تعارض مشهود است، برخی از ادیان معتقدند که انسان‌ها پس از مرگ زندگی شخص‌وار خواهند داشت و برخی دیگر بر این عقیده هستند که استمرار حیات انسان از طریق فانی شدن در یک حقیقت کل و واحد - مثلاً تائو - حاصل می‌شود. در گروه اول نیز برخی قابل به تناسخ هستند و برخی دیگر نافی آن محسوب می‌شوند. سؤال اساسی آن است که با این اختلاف نظرها چگونه می‌توان برخورد کرد.

با دقت در تاریخ، دو نوع برخورد را با مسأله تنوع و تعدد ادیان مشاهده می‌کنیم. اگر بخواهیم از منظر یک مسلمان به این مسأله نظر افکنیم دو دیدگاه چنین خواهند بود:

(۱) تنها مسلمانان بر حق هستند و لذا تنها مسلمانان هستند که از پادشاهی برخوردار می‌شوند و بقیه ادیان بر باطل بوده، گرفتار عذاب الهی خواهند شد. این دیدگاهی است که جان هیکن آن را انحصارگرایی (exclusivism) می‌نامد.

(۲) هر چند که مسلمانان بر حق هستند اما پیروان ادیان دیگر نیز می‌توانند - علی‌رغم بر حق نبودن - از پادشاهی بهره‌مند شوند، بدین صورت که:

الف) خداوند در قیامت به افرادی که به هر دلیلی از یافتن حق - که همان دین اسلام است - قاصر بوده‌اند فرصت می‌دهد که در قیامت حق را برگزینند و به آن بگردند و از پادشاهی الهی بهره‌مند گردند؛

ب) خداوند به پیروان راستین دیگر ادیان نیز پادشاهی می‌دهد چون که آنان تمام سعی و تلاش خود را برای ایجاد ارتباطی صادقانه با خداوند،



دانش خود، جنبه علوی خود را که - همان سرشت عام انسانیت است - برون فکنی کرده و به عنوان خدایی خارجی مورد پرستش قرار داده است. کنت نیز با تقسیم تاریخ بشر به ربانی، فلسفی و دینی و تقسیم دوره ربانی به سه دوره بت پرستی، چند خدایی و یکتا پرستی، معتقد است که علت پیدایش دوره ربانی که با بت پرستی آغاز می شود و تطور می یابد و در نهایت کار خویش به یکتا پرستی ختم می شود، چیزی جز تفکر روح انگاری نبوده است و روح انگاری نیز ناشی از جهل بشر و اعتقاد به چیزی است که هرگز تحقق خارجی ندارد. فروید نیز با تأکید بر جنبه های روانی انسان به دیدگاه طبیعت گرا می رسد و دین را زاینده بشر معرفی می کند. در دوران معاصر نیز فیلسوفان متعددی به این دیدگاه اعتقاد دارند.

۲) فقط یکی از ادیان در اصلی ترین ادعاهایی که مشتمل بر آنهاست صادق است هر چند که از حیث معرفتی هیچ راهی برای اثبات این مسأله برای یک ناظر خارجی و حتی یک فرد متدین به آن دین، وجود نداشته باشد. براساس این دیدگاه ادیان دیگر به میزان تطابقی که با گزاره های اصلی این دین داشته باشند مورد ارزیابی قرار می گیرند بدین صورت که هر گزاره ای که در یک دین مطابق گزاره های اصلی این دین باشد صادق و هر چه مخالف آن باشد کاذب قلمداد خواهد شد.

۳) کثرت گروهی: تمام ادیان معتبر هستند و از صدق و نیز کارایی برخوردار هستند. دیدگاه کثرت گروهی طرفداران متعددی را با دیدگاه هایی متعدد که گاه کاملاً در تضاد با یکدیگر هستند در خود جمع کرده است. دیدگاه های کثرت گرا را می توان به دو دسته حداقلی^۲ و حداکثری^۳ تقسیم کرد. دیدگاه های کثرت گرا دو فرض را می پذیرند. فرض اول این است که سیستم های دینی کاملاً ناسازگار هستند و فرض دوم بیان می کند که هیچ گونه ملاک عمومی برای انتخاب یکی از سیستم ها و ترجیح دادن آن نسبت به دیگران وجود ندارد. کثرت گروهی حداقلی این دو فرض را به صورت محدود می پذیرد حال آنکه کثرت گروهی حداکثری هر دو فرض را با طیف بسیار بالا مورد پذیرش قرار می دهد. از دیدگاه یک کثرت گرای حداقلی فرض اول، فرضی ممکن است نه ضروری و این بدان معناست که ضرورتاً سیستم های دینی سیستم هایی ناسازگار نیستند.

از میان کثرت گروهی حداقلی می توان به دیدگاه جان هیک^۴ و دیدگاه دیوید هارتمن^۵ اشاره کرد. جان هیک معتقد است که خدا، ذات یا مطلق همگی یک حقیقت هستند و به دلیل متعالی بودن این حقیقت از فهم بشر، هر دینی تصویری خاص از آن را در خود می سازد و نسبت به آن عبودیت می ورزد. از دیدگاه جان هیک هیچ یک از مفاهیم بشری قابلیت اطلاق بر آن ذات خارجی را ندارد. اما هارتمن که دیدگاه او نیز حداقلی است معتقد است که متعالی بودن خداوند از مفاهیم بشری لزوماً به این معنا نیست که هیچ یک از مفاهیم بشری قابل اطلاق بر آن ذات عینی نباشد بلکه به دلیل متعالی بودن این حقیقت و محدود بودن بشر، هر دینی تصویری ناقص و محدود را از خداوند در اختیار بشر قرار می دهد و لذا برای بدست آوردن تصویری کامل از آن حقیقت عینی لازم است که ادیان مختلف مورد بررسی و دقت قرار گیرند.

کثرت گروهی حداکثری را می توان به دو دیدگاه واقع گرایانه (realistic) و تعبیر گرایانه (experssionistic) تقسیم کرد. هر دو دیدگاه در ساختاری ویتگنشتاینی (ویتگنشتاین متأخر) ریشه دارند به دلیل اینکه هر دو دیدگاه، هر یک از ادیان را به عنوان یک بازی زبانی^۶ متفاوت لحاظ می کنند. رویکرد واقع گرایانه را در آثار مارک هیم^۷ و پیتر وینچ^۸ می توان مشاهده کرد. چرخش به سوی پست مدرنیسم در مباحث کلامی زاینده نوع دیگر کثرت گروهی حداکثری یعنی رویکرد تعبیر گرایانه است.

آنچه در این مقاله مدنظر ماست، بررسی دیدگاه جان هیک در باب کثرت گروهی است. جان هیک، دیدگاه های خود را در کتاب ها و مقالات متعدد

ذکر کرده است که مهم ترین آنها «مشکلات کثرت گروهی دینی» - مجموعه مقالات - «خداوند نام های متعدد دارد» «تیبینی از دین» و «رنگین کمان ایمان»^۹ می باشد. پس از توضیح دیدگاه هیک به ذکر اشکالات وارد بر دیدگاه او پرداخته می شود.

۲-

هیک در دیدگاه خود متأثر از تمایزی است که در فلسفه کانت میان شیء فی نفسه (نومن) و شیء عندالمدرک (فنومن) وجود دارد. هیک برای اشاره به حقیقت متعالی که دارای تحقق عینی است از کلمه "the Real" استفاده می کند و از تجربه هایی که ادیان مختلف از مواجهه با این حقیقت داشته اند با عنوان خدایان ادیان نام می برد.^{۱۰} در واقع هیک به تمایزی که کانت میان عالم عین و عالم ذهن برقرار می کند معتقد است. هیک با تسری این تمایز به حیطه "the Real" بر این عقیده می رود که هیچ یک از مفاهیم بشری قابل اطلاق بر "the Real" نیست و بر او صدق نمی کند. به همین لحاظ است که خدایان ادیان گوناگون هر چند در برخی موارد شخص وار و در برخی دیگر از موارد غیرشخص وار هستند، اما همگی حاکی از نومنی واحد هستند و کثرت در حیطه فنومن هاست. هیک در آثار خود برای تقریب به ذهن از داستانی معروف و قدیمی در سنت هند یاد می کند؛ داستان قبلی که انسان های کور، هر یک بخشی از اعضای او را لمس کرده و تصویری خاص از او دریافت کردند. این عده به دلیل کور بودن با واقعیت خارجی فیل مواجهه ای رودرو نداشتند اما در هر حال تصویری که از این شیء خارجی در ذهن آنها نقش بسته بود - بادبزن، ستون، تخت... - همه ناشی از ارتباطی بود که با فیل خارجی داشتند و لذا هیچ یک را نمی توان بر خطا دانست.^{۱۱}

دیدگاه هیک شامل این نظر گاه است که هیچ یک از مفاهیم بشری قابل اطلاق بر "the Real" نیست و "the Real" از تیررس مفاهیم بشری کاملاً به دور است. این دیدگاه کاملاً به دیدگاه اهل تعطیل در سنت اسلامی شباهت دارد. از دیدگاه معطله هیچ یک از مفاهیمی که انسان با آنها آشناسات قابل اطلاق بر خداوند نیست و کلماتی که خداوند خود را با آنها در قرآن معرفی کرده است با معنایی که ما از آنها می فهمیم متفاوت است. البته این سخن هیک نیازمند توضیح است که در بخش نقد، با دقت بیشتری ذکر خواهد شد.

توجه به دیدگاه هیک نشان می دهد که او در حیطه معارف دینی قائل به دیدگاه درون گروهی (internalism) است. این دیدگاه پل ارتباطی میان ذهن و عین را می شکند و شکافی میان این دو برقرار می سازد. براساس این دیدگاه پایه معرفت در ذهن قرار دارد و نه در عالم خارج. چنین دیدگاهی لازم می آورد که ملاک صدق نیز از نظریه مطابقت^{۱۲} به نظریه انسجام تبدیل شود. صادق بودن در اینجا به معنای مطابقت گزاره با عالم واقع نیست زیرا عالم واقع هیچ گاه در دسترس بشر نیست تا این مطابقت بررسی شود بلکه صادق بودن به معنای قرار داشتن گزاره در مجموعه ای از گزاره های منسجم با یکدیگر خواهد بود. البته همانگونه که در ادامه خواهد آمد، جان هیک در نهایت به دیدگاه عملگرایانه نزدیک می شود. تفاوت دیدگاه هیک و افراد دیگری که در زمینه کثرت گروهی مطالبی نوشته اند به این مسأله نیز باز می گردد. به عنوان مثال هارتمن دیدگاهی برون گرا (externalism) دارد، اما محدودیت انسان را دلیلی بر تصاویر مختلف خداوند در سنت های گوناگون می داند. دیدگاه های ویتگنشتاینی نیز دیدگاه هایی برون گرا هستند و برای آنها، معنا همان مصداق می باشد. البته هیک از تفکرات ویتگنشتاینی نیز در آثار خود بهره می برد از جمله او از مفهوم «دیدن به عنوان...» (seeing as) که در کتاب تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین مورد بررسی قرار گرفته^{۱۳} بهره می برد و بیان می کند که ادیان

هیچ یک در دیدگاه خود متأثر از تمایزی است که در فلسفه کانت میان شیء فی نفسه (نومن) و شیء عندالمدرک (فنومن) وجود دارد. هیک برای اشاره به حقیقت متعالی که دارای تحقق عینی است از کلمه "the Real" استفاده می کند و

از تجربه هایی که ادیان مختلف از مواجهه با این حقیقت داشته اند با عنوان خدایان ادیان نام می برد. هیک با تسری این تمایز به حیطه "the Real" این عقیده می رود که هیچ یک از مفاهیم بشری قابل اطلاق بر "the Real" نیست و بر او صدق نمی کند.



مهمترین اشکال دیدگاه
هیک آن است که منجر
به طبیعت گروهی
می شود. دیدگاه‌های
درون‌گرا به هیچ وجه
دارای قوت وجودی
نیستند، بدین معنا که از
آنها نمی توان نتیجه‌ای
وجودشناختی گرفت.
درون‌گراها معتقدند در
هر مورد لازم است به
شواهد موجود بسنده کرد
و براساس بهترین
شواهد نتیجه‌ای
وجودشناختی گرفت. اگر
ما بتوانیم این مسأله را
در باب تجارب حسی که
در منظر دید دیگران نیز
واقع هستند بپذیریم اما
نمی توان آن را در مورد
حقیقتی که متعالی از
فهم بشر است و با
استفاده از ساختار
مفهومی بشر امکان
توصیف آن وجود ندارد
پذیرفت. شکل دقیق‌تر
این اشکال هرچند دارای
تفصیل زیادی است،
توسط ویلیام رو در مقاله
«پلورالیسم دینی» مطرح
شده است.



مختلف دیدن‌های مختلفی از حقیقت فی‌نفسه را با عنوان خدایان مختلف خود عرضه می‌کنند^{۱۵}. اما این استفاده او را از ملاک کانتی او بیرون نمی‌برد و در حیطه درون‌گروی باقی می‌ماند.

۳-

دیدگاه هیک مباحثات مختلفی را پیش کشیده و انتقادهای مختلفی را متوجه آن ساخته است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱) دیدگاه جان هیک بیان می‌کند که تمام فعالیت‌های ذهنی، عملی و... متدینان در هر سنت دینی به سوی خداوند تجربه شده و ساخته ذهن خود آنان است و هرگز به سوی خداوند عینی و به تعبیر دیگر خداوند واقعی نمی‌باشد. به بیان دیگر هیک معتقد است که ارتباط با خدای واقعی غیرممکن است. این سخن با ایمان پایه تمام متدینان که فعالیت‌های ذهنی و عبادی خود را متوجه خدای واقعی می‌دانند در تضاد است و هیچ متدینی نیست که بگوید من خدای ساخته ذهن خودم را عبادت می‌کنم^{۱۶}.

این مسأله هنگامی جدی‌تر می‌شود که بحث را به حیطه پیامبران تسری دهیم. در این صورت باید بگوییم که پیامبران نیز با خدایی که ساخته و پرداخته ذهن خود آنان است هم سخن بوده‌اند و نه با خدای واقعی. و این لازم می‌آورد که به هیچ وجه هم سخنی میان خداوند و پیامبران وجود نداشته باشد چونکه هیچ یک از مفاهیم بشری قابلیت اطلاق را بر خداوند - از دیدگاه جان هیک - ندارند.

۲) دل مشغولی جان هیک در بحث کثرت‌گروی چیست. آیا او در صدد آن است که بخش‌هایی را از هر دین اخذ کرده و با کنار هم قرار دادن آنها، آن بخش‌ها را دین واقعی قلمداد کند؟ به نظر می‌رسد که جان هیک چنین هدفی را دنبال نمی‌کند زیرا از متدینان هر دینی می‌خواهد به سنت خود وفادار بمانند. آیا در صدد آن است که دینی جدید را عرضه کند؟ یا توجه به نوشته‌های هیک و اعتقاد عمیق او نسبت به تجربه‌های دینی متدینان به نظر می‌رسد که مقصود او این امر نیز نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که او در صدد ارائه تحلیل درجه دوم از دین‌های موجود است. برای آزمایش صحت یک تحلیل نیاز به انجام دو کار است. اولاً اینکه سازگاری و انسجام خود تحلیل معلوم شود و ثانیاً قلمرویی که تحلیل درباره آن ارائه شده است با خود تحلیل سازگار باشد. اما به نظر می‌رسد که هیک در هر دو کار ناموفق باشد. ما به ناموفق بودن هیک در حیطه اول، در ادامه اشاره خواهیم کرد اما در حیطه دوم نیز این ناموفق بودن مشهود است. هیک تجارب دینی متدینان را در ادیان گوناگون به حساب نیاورده است. هر دینی خود را متفاوت از دین دیگر می‌داند و معتقد است که در ارتباط با خدای واقعی می‌باشد و لذا تحلیل هیک که ارتباط متدینان را با خدایان ساخته ذهن خود می‌داند، تحلیلی سازگار با دیدگاه متدینان ادیان موجود نیست^{۱۷}.

۳- هیک در کتاب «فلسفه دین» ادیان گوناگون را ناشی از تفاوت‌های اجتماعی و تاریخی متدینان می‌داند^{۱۸} که سبب شده است هریک از آنها در مواجهه با «the Real» تصویری خاص را از آن در ذهن خود ساخته و به عنوان خدای دین خود لحاظ کند. این سخن هیک خطری بزرگ را به دنبال دارد و آن تحویل دین به تاریخ و گرفتار شدن در دام تحویل‌گروی (reductionism) است. تحویل‌گرایان در حیطه دین غالباً گرفتار طبیعت‌گروی هستند و دین را به عوامل روانی و اجتماعی تحویل می‌کنند. هیک برای عدم گرفتار شدن در چنین دامی ادعا می‌کند که تمام تجارب دینی متدینان در یک پایه عمومی که همان «the Real» است مشترک می‌باشند. اما به نظر می‌رسد که این سخن هیک در آزمون پدیدارشناختی سربلند نخواهد بود. نینیان اسمارت در کتاب حقیقت و دین بیان می‌کند که: «میان تجارب دینی وجه مشترکی وجود ندارد بلکه در سنت‌های دینی مختلف انواع گوناگونی از تجربه‌های دینی وجود دارد. لذا از جهت

پدیدارشناختی نمی‌توان چنین قضاوت کرد که همه ادیان از خلال تجربه‌های دینی به یک حقیقت اشاره می‌کنند.^{۱۹}»

۴- آنچه هیک در داستان نابینایان و فیل آورده است - و در سنت ما نیز در مثنوی مولوی وجود دارد - هرچند به عنوان یک داستان جذاب است ولی برای هیک هیچ ارزش تأییدی را واجد نیست. در مثال کورها و فیل، خود کورها نمی‌توانند ادعا کنند که همگی فیل را لمس می‌کنند یا حتی یک چیز را لمس می‌کنند بلکه فردی بینا که هم نابینایان و هم فیل را می‌بیند می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. یعنی در اینجا به مواجهه‌ای مستقیم با عالم خارج نیاز است. هیک ادعا می‌کند که «the Real» حقیقتی واحد در عالم است و متدینان در هر دینی تجربه‌ای خاص از او را دارا هستند که متفاوت با دیگران است. این سخن را فقط کسی می‌تواند بگوید که خود به عنوان ناظر خارجی «the Real» را مستقیماً و بی‌واسطه پرده‌های ادراکی تجربه کرده باشد و آنگاه ادعا کند که همه ادیان گوناگون مواجهه‌ای با این حقیقت هستند، حال آن که در دیدگاه هیک چنین فردی وجود ندارد. این مطلب نشان‌دهنده آن است که دیدگاه هیک دیدگاهی غیرمنسجم است که خود را نفی می‌کند (در ادامه به این اشکال بیشتر می‌پردازیم).

۵- هیک معتقد است که همه تجربه‌های پیروان ادیان در باب خداوند ساخته ذهن بشر است اما در عین حال دارای حیث التفاتی (intentionality) می‌باشد و به «the Real» اشاره دارد. این سخن هیک لازم می‌آورد که دیدگاه هیک دیدگاهی جهان‌شمول نباشد بلکه فقط ادیان خاص، خصوصاً ادیان ابراهیمی را شامل شود، و این در تضاد با دیدگاه هیک است که در صدد ارائه یک نظریه جهان‌شمول در باب کلیه ادیان می‌باشد. توضیح اینکه در برخی از ادیان، اعتقاد بر این است که هیچ‌گونه امر متعالی در عالم خارج وجود ندارد و تصور متدینان از خداوند فقط و فقط جنبه پدیدارشناختی و ذهنی را واجد است و به هیچ وجه دارای حیث التفاتی نمی‌باشد. برای نمونه می‌توان به دیدگاه Budhism Sotozen که در قرون وسطی توسط دوگن (Dogen) مطرح شده اشاره کرد. او معتقد است که هیچ حقیقت متافیزیکی و به تعبیری هیچ نومنومی وجود ندارد و فقط فنومن‌ها تحقق دارند^{۲۰}.

۶- مهمترین اشکال دیدگاه هیک آن است که منجر به طبیعت‌گروی می‌شود. دیدگاه‌های درون‌گرا به هیچ وجه دارای قوت وجودی نیستند، بدین معنا که از آنها نمی‌توان نتیجه‌ای وجودشناختی گرفت. درون‌گراها معتقدند در هر مورد لازم است به شواهد موجود بسنده کرد و براساس بهترین شواهد نتیجه‌ای وجودشناختی گرفت. اگر ما بتوانیم این مسأله را در باب تجارب حسی که در منظر دید دیگران نیز واقع هستند بپذیریم اما نمی‌توان آن را در مورد حقیقتی که متعالی از فهم بشر است و با استفاده از ساختار مفهومی بشر امکان توصیف آن وجود ندارد پذیرفت. شکل دقیق‌تر این اشکال هرچند دارای تفصیل زیادی است، توسط ویلیام رو در مقاله «پلورالیسم دینی»^{۲۱} مطرح شده است. «رو» دو سؤال را مطرح می‌کند:

۱) آیا حقیقتی خارجی که هیک آن را «the Real» نامیده وجود دارد؟
۲) ویژگی‌هایی که یک حقیقت لازم است واجد آن باشد تا همان چیزی باشد که هیک آن را «the Real» نامیده است، کدام است؟
او به درستی بیان می‌کند که پاسخ به پرسش اول در گرو پاسخ به پرسش دوم است، و بر همین اساس به بررسی دیدگاه هیک برای یافتن پاسخی به پرسش دوم، می‌پردازد. هیک معتقد است که «the Real» دارای ویژگی‌هایی می‌باشد اما تمام این ویژگی‌ها و به تعبیر دیگر «the Real» غیرقابل توصیف (ineffable) است. هیک بیان می‌کند که مقصود او از غیر قابل توصیف این است که «the Real» طبیعتی فراتر از شبکه مفاهیم بشر دارد. بر این اساس نمی‌توان گفت که «the Real» شخص‌وار

یا غیرشخص‌وار، خوب یا بد، جوهر یا پویش، واحد یا کثیر است.

به بیان دیگر با نفی اینکه خداوند شخص‌وار است کسی نمی‌تواند این نتیجه را بگیرد که خدا غیرشخص‌وار است بلکه صحیح این است که بگوییم این دو مفهوم و نیز هر دو مفهوم دیگر کاربردی در باب "the Real" ندارند.^{۲۱} اما کاملاً واضح است که کسی می‌تواند این اشکال را مطرح کند که غیرقابل توصیف بودن خود یک مفهوم بشری است. هیک خود به این اشکال واقف است و لذا در کتاب «تیبینی از دین» بیان می‌کند که «سخن گفتن از X به گونه‌ای که هیچ یک از مفاهیم ما درباره آن کاربرد نداشته باشد کاملاً بی‌معناست. زیرا به نحوی واضح، غیرممکن است به چیزی که حتی ویژگی «قابلیت اشاره‌پذیری» را نداشته باشد اشاره کرد.»^{۲۲} لذا غیرقابل توصیف بودن "the Real" از دیدگاه هیک به این معنا نیست که هیچ مفهوم بشری بر آن قابل اطلاق نباشد بلکه فقط ویژگی‌های جوهری (substantial)، "the Real" غیرقابل توصیف هستند و ویژگی‌های صوری همچون قابلیت اشاره‌پذیری (ارجاع) که از مفاهیم بشری هستند قابل اطلاق بر "the Real" هستند. هیک در کتاب «رنگین کمان ایمان‌ها» ویژگی صوری دیگری را نیز اضافه می‌کند. او در این کتاب بیان می‌کند که «سخن گفتن از او که فقط قابلیت ارجاع داشته باشد بی‌معناست»^{۲۳} و اضافه می‌کند که ویژگی دیگر "the Real" آن است که به گونه‌ای است که اگر حقیقت و واقعیت نباشد، تجربه‌های دینی در طیف گسترده‌ای که قرار می‌گیرند، همگی فقط فعالیت قوه تخیل بشر و امری صرفاً خیالی خواهند بود.

اما نکته قابل توجه آن است که "the Real" فقط هنگامی می‌تواند واجد این ویژگی‌های صوری باشد که دارای ویژگی «واقعی بودن» (being real) باشد و به نظر می‌رسد که این ویژگی، یک ویژگی جوهری و ناقص ادعای هیک باشد. اما از آنجا که دیدگاه هیک در تفکرات کانت ریشه دارد و در فلسفه کانت وجود، محمول واقعی نیست هیک می‌تواند دیدگاه خود را فاقد هرگونه تعارض قلمداد کند و بگوید که فقط ویژگی‌های صوری از آن دست که بیان شد قابل اطلاق بر "the Real" است و ویژگی‌های جوهری که در مفاهیم بشری وجود دارد قابلیت اطلاق بر "the Real" را ندارد. تا اینجا ظاهراً اشکالی در دیدگاه جان هیک مشاهده نمی‌شود اما هنگامی که به مثال‌های جان هیک می‌نگریم متوجه نکته‌ای می‌شویم که ما را به اشکال دیدگاه جان هیک متوجه می‌کند. هنگامی که هیک درصدد بیان این نکته است که مفاهیم بشری قابلیت اطلاق بر "the Real" را ندارد - و مقصودش ویژگی‌های ذاتی آن است - مثال‌هایی را مطرح می‌کند که همگی یا اغلب آنها متضاد هستند: خوب و بد، شخص‌وار و غیرشخص‌وار (impersonal). هیک در این ادعای خود دو دلیل دارد - به عنوان مثال شخص‌وار و غیرشخص‌وار بودن را در نظر بگیرید:

۱) کسی که می‌پرسد "the Real" شخص‌وار است یا غیرشخص‌وار، دارای این پیش فرض است که "the Real" واجد ذاتی است که می‌تواند شخص‌وار یا غیرشخص‌وار باشد.^{۲۴} حال آن که چنین پیش فرضی نادرست است. لذا با نفی شخص‌وار بودن خداوند نمی‌توان غیرشخص‌وار بودن او را پذیرفت.

۲) اگر از نفی شخص‌وار بودن "the Real" غیرشخص‌وار بودن "the Real" لازم آید، دیدگاه هیک گرفتار تعارض می‌شود، زیرا لازم می‌آید که ادیان طرفدار و معتقد به شخص‌وار بودن "the Real" نادرست قلمداد شوند و این برخلاف خواسته هیک در نظریه خود می‌باشد.

اما حال اگر مفاهیم متناقض را در نظر آوریم. مسأله مذکور به گونه‌ای دیگر طرح خواهد شد. مثلاً در نظر آورید که کسی بپرسد آیا عدد دو قرمز است یا آبی. ما می‌گوییم هیچ کدام، و به سؤال‌کننده هم خواهیم گفت که

عدد دو اصلاً رنگ ندارد تا آبی باشد یا قرمز. از آنجا که قرمز و آبی در مفهوم متضاد هستند این پاسخ صحیح است. اما در نظر آورید کسی بپرسد که آیا عدد دو رنگی است یا غیر رنگی. ممکن است به سؤال‌کننده بگوییم که عدد دو رنگی نیست و غیررنگی نیز نمی‌باشد. به نظر می‌رسد این پاسخ، پاسخ صحیحی نیست. ممکن است گفته شود، سؤال‌کننده دارای این پیش فرض است که عدد دو می‌تواند رنگی باشد و به دلیل نادرست بودن پیش فرض، سؤال نادرست است. این پاسخ که هیک در حیطه مفاهیم متضاد بیان داشت کارایی خود را در حیطه مفاهیم متناقض از دست می‌دهد زیرا در این حیطه نادرستی پیش فرض مسأله‌ای است اما در هر حال براساس قاعده محال بودن ارتفاع نقیضان از اینکه عدد دو رنگی نیست، لازم می‌آید که غیررنگی باشد. بنابراین اگر مفاهیم متناقض را درباره "the Real" به کار ببریم و بالاستفاده از آنها درباره "the Real" پرسش کنیم، نمی‌توان با استناد به نادرستی پرسش، پاسخ داد که "the Real" قابلیت داشتن هیچ یک از این دو مفهوم را ندارد. اما جان هیک درباره مفاهیم متناقض نیز همان دیدگاهی را اتخاذ می‌کند که در باب مفاهیم متضاد پذیرفته بود.^{۲۵} و این بدان علت است که اگر چنین نکند لازم می‌آید بعضی از ادیان و تصاویری که از "the Real" به دست می‌دهند نادرست باشند و این همان چیزی است که جان هیک با آن مخالف است. اما اگر به این مطلب دقت کنیم که قاعده محال بودن ارتفاع نقیضان قاعده‌ای منطقی است از پاسخ هیک لازم می‌آید که اصلاً واقعیتی به نام "the Real" وجود نداشته باشد. اما خود جان هیک در مواجهه با این پرسش که آیا بالاخره "the Real" تحقق دارد یا خیر، پاسخ «نمی‌دانم» را در اختیار ما قرار می‌دهد. جان هیک معتقد است که باتوجه به کارایی ادیان در تربیت انسان‌های اخلاقی و عارف و عابد، بهتر است تصاویر مختلف در ادیان متعدد از خداوند را ناشی از مواجهه آنان با "the Real" و ایجاد تصویری از او در ذهن متدینان ادیان گوناگون تلقی کنیم. اما ویلیام رو با توضیحاتی که ذکر شد بیان می‌کند که دیدگاه هیک لازم می‌آورد که اصلاً چیزی با نام "the Real" در عالم واقع تحقق نداشته باشد و تصاویر مختلف از خداوند چیزی جز توهم صرف نباشد. و این مسأله به معنای طبیعت گروهی است.

هرچند که هیک به این اشکال ویلیام‌رو تاکنون پاسخی نداده است، اما ظاهراً راه فراری برای او فراهم است. او می‌تواند به دیدگاه شهودگرایان (intuitionists) در فلسفه ریاضیات تمسک جوید که ارتفاع نقیضان را محال نمی‌دانند. علت آن است که تجربه‌ای از این مسأله در دست نیست و به همین علت به امتناع چنین امری نمی‌توان حکم کرد. هرچند که این راه در ظاهر باز است، اما با دقت بیشتر متوجه می‌شویم که هیک به صورت مبنایی نمی‌تواند از این روش استفاده کند، زیرا مبنای شهودگرایان، تجربه‌گرایی است و تجربه‌گرایی وجود هرگونه حقیقت متعالی با نام "the Real" را زیر سؤال می‌برد.

۷- همانگونه که معلوم شد جان هیک در نهایت در باب وجود "the Real" موضع لادری اتخاذ می‌کند و به کارایی ادیان به عنوان مؤیدی برای وجود "the Real" استناد می‌کند. این کار، دیدگاه جان هیک را به دیدگاهی عمل‌گرایانه (pragmatism) تبدیل می‌کند. وجود چنین رویکردی در دیگر سخنان هیک نیز مشاهده می‌شود. به عنوان مثال هیک در جای دیگری می‌گوید: تفاوت‌های متافیزیکی میان سنت‌های مختلف دینی که در راه‌های متمایز آنها در پاسخگویی به سؤال‌های پاسخ داده نشده و یا بی‌پاسخ ریشه دارد، در مسأله مهم نجات تأثیری ندارد^{۲۶} و متدینان در هر دینی می‌توانند به نجات و رستگاری دست یابند.

چنین رویکردی دارای مشکلات خاص خود می‌باشد. از کارایی یک امر صدق آن لازم نمی‌آید. و این امر برخلاف دیدگاه متدینان تمام ادیان

جان هیک در نهایت در باب وجود "the Real" موضع لادری اتخاذ می‌کند و به کارایی ادیان به عنوان مؤیدی برای وجود "the Real" استناد می‌کند. این کار، دیدگاه جان هیک را به دیدگاهی عمل‌گرایانه (pragmatism) تبدیل می‌کند. می‌گوید: تفاوت‌های متافیزیکی میان سنت‌های مختلف دینی که در راه‌های متمایز آنها در پاسخگویی به سؤال‌های پاسخ داده نشده و یا بی‌پاسخ ریشه دارد، در مسأله مهم نجات تأثیری ندارد و متدینان در هر دینی می‌توانند به نجات و رستگاری دست یابند.



هیک در کتاب «فلسفه دین» ادیان گوناگون را ناشی از تفاوت‌های اجتماعی و تاریخی متدینان می‌داند که سبب شده است هریک از آنها در مواجهه با 'the Real' تصویری خاص را از آن در ذهن خود ساخته و به عنوان خدای دین خود لحاظ کند. این سخن هیک خطری بزرگ را به دنبال دارد و آن تحویل دین به تاریخ و گرفتار شدن در دام تحویل‌گرایی (reductionism) است. تحویل‌گرایان در حیطه دین غالباً گرفتار طبیعت‌گرایی هستند و دین را به عوامل روانی و اجتماعی تحویل می‌کنند. هیک برای عدم گرفتار شدن در چنین دامی ادعا می‌کند که تمام تجارب دینی متدینان در یک پایه عمومی که همان 'the Real' است مشترک می‌باشند. اما به نظر می‌رسد که این سخن هیک در آزمون پدیدارشناختی سربلند نخواهد بود.



گوناگون است که دین خود را دینی صادق نیز می‌انگارند. از سوی دیگر اتخاذ چنین رویکردی دین را از جایگاه خود برکنار می‌دارد و شامل نظریات اخلاقی غیردینی که تربیت انسان‌هایی اخلاقی را ممکن می‌سازند نیز می‌شود. این مشکل هنگامی بیشتر رخ می‌نماید که باتوجه به سنت‌های دینی گوناگون انسان‌های غیراخلاقی که گاه از انسان‌های غیردینی - از حیث اخلاقی - در درجه‌ای پایین‌تر قرار می‌گیرند نیز دیده می‌شوند. همچنین اگر کسی در حیطه ارزش‌های اخلاقی قائل به عینیت‌گرایی (objectivism) باشد، با نظریه هیک، ارزش دین را در حد صفر خواهد دانست.

در صورتی که بخواهیم این اشکال را به صورت دقیق‌تر بیان کنیم باید به اصطلاحی که نخستین بار گیلبرت رایل در کتاب «مفهوم ذهن» معرفی کرد اشاره کنیم. گیلبرت رایل در نفی نظریه کسانی که وجود روح را در انسان پذیرفته بودند از اصطلاح «اشتباه مقوله‌ای» (Category mistake) استفاده می‌کند. فرض کنید کسی از شما بخواهد که دانشگاه تهران را به او نشان دهید و شما تک تک دانشگاه‌ها، سالن‌ها، دفتر ریاست و... را به او نشان دهید. حال فرض کنید که شخص مذکور از شما بخواهد که دانشگاه تهران را به او نشان دهید نه دانشگاه‌ها، سالن‌ها، دفتر ریاست و... را. چنین فردی گرفتار اشتباه مقوله‌ای شده زیرا می‌پندارد که دانشگاه تهران چیزی غیر از دانشگاه‌ها، سالن‌ها، دفتر ریاست و... است. رایل در کاربرد این مسأله در حیطه فلسفه ذهن بیان می‌کند که انسان چیزی جز مجموعه رفتارها نیست و در ورای رفتارها چیز دیگری به نام نفس وجود ندارد و طرفداران نفس گرفتار اشتباه مقوله‌ای هستند.^۸ هرچند که سخن رایل در حیطه فلسفه ذهن درست نیست اما اگر در حیطه دین، دین را چیزی جز برنامه زندگی در حیطه زندگی عملی انسان‌ها ندانسته و جنبه پاسخ دین به سوالات متافیزیکی و به عبارت دیگر بخش نظری دین را به کناری نهمیم، این مسأله در نظریه جان هیک وجود خواهد داشت. هنگامی که جان هیک از توانایی ادیان در تربیت انسان‌های معنوی سخن می‌گوید گرفتار اشتباه مقوله‌ای است، زیرا دین چیزی جز مذهب نخواهد بود و استفاده از مذاهب نیز اشتباهی مقوله‌ای خواهد بود، زیرا هر مذهب نیز در برگزیده فرقه‌هاست و به تعبیر دقیق‌تر چیزی جز فرقه‌ها نخواهد بود. و حتی استفاده از فرقه‌ها نیز نادرست خواهد بود، زیرا این افراد هستند که همان فرقه را تشکیل می‌دهند. براین اساس سر و کار ما نه با ادیان، نه با مذاهب، نه با فرقه‌ها، نه با شعبه‌ها، بلکه فقط و فقط با افراد است.

هنگامی که به سراغ افراد بیابیم متوجه می‌شویم که در میان آنها انسان‌های اخلاقی و غیراخلاقی وجود دارند، همانگونه که در میان غیرمتدینان نیز انسان‌های اخلاقی و غیراخلاقی وجود دارند. و این حقیقت به معنای بی‌ارزش بودن دین است، زیرا همان کاری که ادیان انجام می‌دهند و مقصودی که از ادیان مدنظر است، در میان غیر متدینان نیز وجود دارد.

۸ - جان هیک در آثار خود به صفت هدایتگری الهی اشاره می‌کند و معتقد است که اگر ادیان جز یکی همگی نادرست باشند لازم می‌آید که خداوند هادی نباشد زیرا بر اساس دیدگاه انحصارگرایی اکثریت مردم از صفت هدایت الهی محروم خواهند بود. این استدلال در میان طرفداران داخلی کثرت‌گرایی نیز دیده می‌شود. چنین استدلالی حداقل براساس نظریه جان هیک که معتقد است 'the Real' دارای ویژگی‌هایی است و ویژگی‌های چوهری او فراتر از ساختار مفاهیم بشری است، سازگار نیست و دارای تعارض درونی می‌باشد. اما دیگر نظریات کثرت‌گرا خصوصاً نظریه کثرت‌گرایی هارتمن می‌تواند چنین نظریه‌ای را اقامه کند. البته اگر تمام ادیان را بر حق بدانیم - هرچند که معتقد باشیم در میان آنها آموزه‌های نادرست ناشی از تحریف و... نیز وجود دارد - در ادیان بامواردی برخورد می‌کنیم که نافی این ادعاست بدین معنا که هادی بودن صرفاً به معنای کمیت نیست. این مسأله

نیازمند توضیح است.

درست است که کثرت‌گرایی بحث معرفتی است و برون دینی ولی اگر این نظریه درست باشد، می‌توان از هر دینی گزاره‌هایی را استخراج کرد. خصوصاً اگر این گزاره‌ها در اکثر ادیان مورد توجه و تأیید قرار گرفته باشند، استفاده از آنها موجه‌تر به نظر خواهد رسید، حال با دقت در ادیان متوجه می‌شویم که هدایت‌گری خداوند فقط اختصاص به انسان ندارد بلکه کل کائنات را شامل می‌شود و لذا با گمراه شدن انسان که بخش بسیار اندکی از کل جهان است نقضی به هدایت‌گری الهی وارد نمی‌شود. این مسأله هنگامی جدی‌تر می‌شود که بدانیم اولاً جهان هنوز به پایان نرسیده است و شاید آینده تاریخ بسیار طولانی‌تر از آنچه باشد که در پیش است و چنان آینده‌ای سرشار از انسان‌های معنوی و اخلاقی باشد؛ ثانیاً انسان موجودی مختار است و همانطور که پلانتینجا در بحث دفاعیه اراده آزاد بیان کرده است، شرور اخلاقی ناشی از اختیار انسان است و ضروری به رحمت و هدایت‌گری الهی وارد نمی‌کند. از سوی دیگر اگر داستان مربوط به طوفان دوران حضرت نوح (ع) که در کتب مقدس ادیان ابراهیمی مورد تأیید قرار گرفته و در برخی از داستان‌های بین‌النهرین همچون داستان گیلگمش آمده، از سوی طرفداران کثرت‌گرایی داستانی سمبلیک یا اسطوره‌ای تلقی نشود، نقضی بر ادعای آنان خواهد بود. زیرا خداوند در عین هدایت‌گری خود تمام انسان‌ها را در دوران حضرت نوح (ع) نابود و هلاک می‌کند.

آنچه گذشت بررسی کوتاهی از دیدگاه جان هیک در حیطه کثرت‌گرایی ادیان بود، دیدگاهی که بیشتر از دیدگاه‌های دیگر در این حیطه مطرح بوده است. همانگونه که مشاهده شد این دیدگاه از اشکالات متعددی رنج می‌برد. هرچند که جان هیک این دیدگاه را در پی نزدیک ساختن ادیان مختلف به یکدیگر و رفع درگیری‌های مذهبی مطرح کرده است اما حسن انگیزه سبب صحت نظریه او نمی‌شود و شاید بتوان هدفی را که او دنبال می‌کند و حقیقتاً هدفی مقدس است با نظریات دیگر و راهکارهای عملی محقق ساخت.

والسلام.

پانویس‌ها:

۱. تمایز میان شمول‌گرایی و انحصارگرایی به صورت مفصل، نخستین بار توسط جان هیک مطرح شد. او در کتاب «خداوند نام‌های متعدد دارد» بدون استفاده از این دو اصطلاح میان آن دو تمایز قایل می‌شود. اما در کتاب دیگر یعنی «مشکلات کثرت‌گرایی دینی» با ذکر این دو اصطلاح مفصلاً درباره آنها توضیح می‌دهد. رک:

John Hick, Problems of Religious Pluralism (London: St. Martin's Press, ۱۹۸۵) pp. ۲۸ - ۴۵

و

John Hick, God Has Many Names, (Philadelphia: Westminster: ۱۹۸۲) pp. ۳۳-۳۶.

۲. moderate

۳. اصطلاح پلورالیسم حداکثری (radical pluralism) نخستین بار توسط «مک کیم» مطرح شده است، رک:

Robert McKim, could God Have More Than One Nature 'Faith and Philosophy ۵ (۱۹۸۸): ۲۸۳.

۴. یونگ هانگ دیدگاه جان هیک را کثرت‌گرایی کلی (Universal pluralism) می‌نامد. رک:

Yong Hang, Religious Pluralism and Interfaith

George I. Mavrodes 'Response to Hick', Faith and Philosophy, ۱۴ (۱۹۹۷), ۲۸۹-۲۹۴.

۱۲. شبیه چنین داستانی در مثنوی مولوی نیز وجود دارد.

۱۳. براساس نظریه مطابقت (Corespondance theory of truth) گزاره x صادق است اگر و فقط اگر مطابق عالم واقع باشد. اما در نظریه انسجام (coherence theory of truth) گزاره x صادق است اگر و فقط اگر در ساختاری منسجم از قضایا قرار داشته باشد. براساس دیدگاه دوم می‌توان ساختارهای کاملاً متفاوتی را که همگی صادق هستند واجد بود و تفاوت آنها اشکالی در صدق آنها ایجاد نمی‌کند.

۱۴. Ludwig Wittgenstien, Philosophical Investigations, trs. G.E.M. Anscombe (Oxford: Basil Blackwell, ۱۹۵۳) P. ۱۹۳.

۱۵. John Hick, Problems of Religious Pluralism, ch. ۳, ۶.

البته جان هیک «دیدن به عنوان...» را که در تفکر ویتگنشتاین وجود دارد به کل تجارب ادراکی تعمیم می‌دهد و از عبارت «تجربه کردن به عنوان» (experiencing - as) استفاده می‌کند.

۱۶. Robert MacKim 'Could God Have More Than One Nature', P. ۲۸۳.

۱۷. Harold A. Netland. 'Professor Hick on Religious Pluralism', Religious Studies ۱۱ (۱۹۸۶): ۲۴۵-۲۵۵.

۱۸. جان هیک: فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، انتشارات المهدی، ۱۳۷۲، ه. ش. ص. ۲۴۷.

۱۹. Ninian Smart, 'Truth and Religion', in Steven M. Cahn and David Schartz (eds.), Contemporary Philosophy of Religion (New York: Oxford University Press, ۱۹۸۴), P. ۲۹۹.

۲۰. این اشکالی است که چونگ لی، بر دیدگاه جان هیک وارد می‌داند و در مقاله‌ای مفصل به توضیح اشکال خود می‌پردازد.

Jung H. Lee, Problems of Religious Pluralism: A zen Critique of John Hick's ontological Monomorphism' Philosophy East and West (۴ July ۱۹۹۸) p. ۴۵۸.

۲۱. William L. Rowe 'Religious Pluralism', Religious Studies ۲۵ (۱۹۹۹) pp, ۱۳۹-۱۵۰.

۲۲. John Hick, The Rainbow of Faiths, pp. ۲۷-۲۸.

۲۳. John Hick, An Interpretation of Religion, P. ۲۳۹.

۲۴. John Hick, The Rainbow of Faiths, pp. ۵۹-۶۰.

۲۵. Ibid., p. ۶۱.

۲۶. Ibid., p. ۶۴.

۲۷. Jung H. Lee. problems of Religious pluralism: A zen critique of John Hick's ontological monomorphism Philosophy East and West ۴ (۱۹۹۸) p. ۴۵۸.

۲۸. Gilbert Ryle, The Concept of Mind (London: Hutchinson)

Dialogue: Beyond Universalism and Particularism,' philosophy of Religion ۳۷ (۱۹۹۵): ۱۲۷-۱۲۸.

برخی از متکلمان یهودی، دیدگاهی همانند دیدگاه جان هیک را ارائه کرده‌اند. رک:

Daniel Polish, 'Understanding Religious Pluralism,' Religion and Intellectual Life, ۴ (۱۹۸۷): ۵۶-۶۳.

۵. David Hartman, (New York: Schocken Books, ۱۹۹۰)

۶. ویتگنشتاین معتقد است - در دوره دوم تفکر فلسفی خود - که قواعد حاکم بر علم و دین متفاوت از یکدیگر است و لذا هریک دارای ساختاری متفاوت از دیگری می‌باشد، او برای اشاره به صورت‌های مختلف زندگی و زبان حاکم بر آنها، از اصطلاح «بازی زبانی» سود می‌برد زیرا از دیدگاه او بازی‌ها دارای وجه اشتراک ذاتی نیستند بلکه طیفی را تشکیل می‌دهند که در این طیف بازی‌های شبیه یکدیگر در کنار هم قرار می‌گیرند اما در دو سوی طیف وجه اشتراکی یافت نمی‌شود. برای آشنایی با تفکر ویتگنشتاین به مقاله نگارنده مراجعه شود:

رضا اکبری «از بازی زبانی تا باور ایمانی، از تراکتاتوس تا دربارهٔ یقین» نامه فلسفه ۷ (پاییز ۱۳۷۸). صص ۱۶۷-۱۸۸.

۷. Mark Heim The Pluralistic Hypothesis, Realism and Post-Eschatology, Religious Studies ۲۸ (۱۹۹۲)

۸. Mark Heim, Is Christ the Only Way, (Valley Forge: Judson, ۱۹۸۵)

۸. Peter Winch 'Understanding a Primitive Society,' in Bryan R. Wilson (ed.) Rationality (Oxford: Basil Blackwell, ۱۹۸۵).

۹. Peter Winch, Trying to Make Sense (Oxford: Basil Blackwell, ۱۹۸۷) ch. ۱.

۹. John Hick, An Interpretation of Religion (London: Macmillan, ۱۹۸۹)

۱۰. John Hick, The Rainbow of Faiths (London, SCM Press, ۱۹۹۵)

۱۱. John Hick, The Rainbow of Faiths, P. ۲۵.

استفاده جان هیک از تمایزی که میان نومن و فنومن در دیدگاه کانت وجود دارد می‌تواند سبب اشتباه گردد. در فلسفه کانت فنومن‌ها نیز دارای تحقق خارجی هستند. حال اگر نظریه جان هیک با این پیش فرض مطالعه شود این تصور حاصل می‌شود که جان هیک معتقد به چند خدانگاری است چون که او معتقد است هریک از خدایانی که در ادیان مختلف مورد پرستش قرار می‌گیرد، فنومن می‌باشد. این اشکال را جورج ماورودس بر نظریه هیک وارد می‌داند:

George I. Mavrodes 'Polytheism' in senior (ed.) The Rationality of Belief and the Plurality of Faith (Ithaca NY: Cornell University Press, ۱۹۹۵) ۲۶۱-۲۸۶.

ماورودس در این مقاله بیان می‌کند که مهم‌ترین مدافع فلسفی از چند خدانگاری در غرب، جان هیک می‌باشد. در پی پاسخی که جان هیک به مقاله ماورودس می‌دهد، ماورودس بیان می‌کند که با خواندن پاسخ جان هیک به این نتیجه رسیدم که او اصلاً قائل به هیچ خدایی نیست. رک: